**روزنامه نگاری برای چیست؟: اخلاق حرفه ای در تئوری و عمل**

**هورست پوتکر**

**علوی نائینی، سید سعید**

ادبیات رسانه‏ای اغلب می‏کوشد شکاف بین‏ نظریه و عمل حرفه‏ای را پر کند.3 کتاب جدید نوشته تی‏هار کاپ،ک.ساندرز،واس.ال.براکسی‏ و سی.جی.کریستینز نیز چنین حالتی را دارند؛ در این میان تنها ساندرز به‏گونه‏ای ثابت هم به‏ تئوری هم به عمل حرفه‏ای توجه نشان می‏دهد. وی رئوس موقعیت‏های فلسفی-اخلاقی‏ای را ارائه‏ می‏کند که در آنها رویکردی اخلاقی و تقوامدارانه‏ وجود دارد؛یعنی صفات خوبی که مربوط به منش‏ و توانایی‏های اخلاقی شخص می‏شود.درعین‏ حال،ساندرز برای نمونه،درگیری‏های اخلاقی‏ای‏ را تحلیل می‏کند که در کار روزمره روزنامه‏نگاران‏ پیش می‏آید.ساندرز و هارکاپ که پیش از این به‏ کار روزنامه‏نگاری مشغول بوده‏اند و بیشتر رویه‏ عمل‏گرایانه دارند،هردو این سؤال بنیادین را مطرح‏ می‏کنند که«روزنامه‏نگاری برای چیست؟».آنها [به این پرسش‏]جواب‏های مختلفی می‏دهند.برای‏ هارکاپ،کار بنیادین روزنامه‏نگاری در کوشش برای‏ به اصطلاح عامگرایی نهفته است؛یعنی درنوردیدن‏ و گذشتن از سد ارتباطات اجتماعی‏[تا ارتباط مخصوص طبقه فرهیخته نباشد].از نظر ساندرز، حرفه روزنامه‏نگاری تنها برای این است که حقیقت‏ گفته شود.مطالب زیادی را می‏توان از فیلسوفان‏ معاصر مانند چارلز تیلور و یورگن هابرماس آموخت. در کتاب براکسی و کریستینز می‏توان آرای این‏ نظریه‏پردازان را دید و تفسیرهای آنها در باب رابطه‏ بین حقیقت و عامگرایی و چگونگی تاثیر این رابطه‏ در اقبال به روزنامه‏نگاری را آموخت.در نظر داشتن‏ «حقیقت»برای روزنامه‏نگاران نمی‏تواند پیش‏نیاز لازم برای انتشار اطلاعات باشد؛در عوض،آزادی، پیش‏شرط لازم برای بحث درباره این موضوع‏ است که تا چه حد،اطلاعات می‏تواند در جهت نفع‏ عمومی بوده و تا چه اندازه باید در اختیار خود مردم‏ باشد.

مشخصات 3 کتاب مورد بحث چنین است:

1-براکسی،اس.ال.و کریستینز،سی.جی‏ (2002).مشغولیت اخلاقی در زندگی اجتماعی: نظریه‏پردازان برای اخلاقیات معاصر،نیویورک: پیتر لانگ.

2-هارکاپ،تی.(2004).روزنامه‏نگاری:اصول‏ و عمل.لندن:سیج.

3-ساندرز،ک.(2003).اخلاقیات و روزنامه‏نگاری.لندن:سیج.

مورد اظهار تأسف مشابه در مباحث مربوط به‏ اخلاق رسانه‏ای اغلب شنیده می‏شود.در برخی‏ کشورهای حوزه آنگلوساکسون،دوره‏های آموزش‏ این نوع اخلاقیات،مختص مؤسسه‏ای شده است‏ که به کار آموزش روزنامه‏نگاری علمی می‏پردازد. اما این بخش از آموزش و بنیادهای ادبی آن،معمولا به دلیل بی‏بهره بودن از مبانی نظری و نیز به این‏ دلیل که بیش از حد عملی هستند،مورد انتقاد قرار می‏گیرد.به عکس در کشورهای آلمانی زبان که‏ آموزش روزنامه‏نگاری علمی زیاد معمول نسیت، دوره‏های آموزش اخلاق حرفه‏ای-اگر تشکیل‏ شود-به دلیل بیش از حد نظری بودن و دور بودن‏ از واقعیت،مورد انتقاد است.

ازاین‏رو شگفت‏آور نیست اگر ببینیم ادبیات‏ جدید اخلاق رسانه‏ای بکوشد شکاف بین فلسفه و روزنامه‏نگاری را-که از هردو گروه نظریه‏پردازان و روزنامه‏نگاران درک می‏شود-پر کند.

محور این مقاله 3 کتابی است که این موضوع را پی‏می‏گیرند.اما دوتای آنها خود را در کناره این‏ پرتگاه قرار داده و از مکان امن خود خطر می‏کنند و نگاهی به آن‏سوی موضوع می‏اندازند.

هارکاپ روزنامه‏نگاری واقعا حرفه‏ای است؛با 2 دهه تجربه دست اول متراکم و شدید در جریان‏ اصلی خبرهای روزنامه‏ای و رسانه‏های دیگر. «روزنامه‏نگاری؛اصول و عمل»به منظور تربیت‏ روزنامه‏نگاران(آینده)نوشته شده است.

درعین‏حال او ادعا می‏کند برای پیوند میان‏ دیدگاه‏های آکادمیک و علمی در روزنامه‏نگاری‏ بسیار کوشیده است.یکی از این کوشش‏ها خود کتاب است که مبنای آن،ایده طرح نوآوارانه‏ رویارویی بصری این‏دو دیدگاه است؛با این توضیح‏ که«دیدگاه عملی در ستون زمینه سفید سمت‏ چپ صفحه و دیدگاه آکادمیک در ستون زمینه‏ رنگی سمت راست قرار دارد».اما هارکاپ به عنوان‏ یک روزنامه‏نگار عملگرا قلم می‏زند و نوشته‏هایش‏ در ستون‏های سمت چپ کتاب می‏آید که شامل‏ کارهای خود اوست؛درحالی‏که ستون‏های سمت‏ راست،حاوی گفته‏های آکادمیک اشخاصی چون‏ «استوارت هال»،«پی‏یر بوردیو»یا«دنیس مک‏ کوئیل»است.نتیجه‏گیری و جمع‏بندی 2 دیدگاه‏ هم به عهده خواننده کتاب واگذار شده است.

گرچه کوشش وی ستودنی است اما نویسنده‏ دچار نوعی تعصب آشکار است زیرا فصل‏ جداگانه‏ای را به پرسش‏های مربوط به اخلاق‏ حرفه‏ای‏[روزنامه‏نگاری‏]اختصاص نمی‏دهد. وی می‏گوید:«پرسش درباره موضوعات اخلاقی‏ در تمام کتاب در جاهای مناسب مطرح خواهد شد؛همان‏طور که موضوعات اخلاقی در زندگی‏ حرفه‏ای یک روزنامه‏نگار پیش می‏آید».براکسی و کریستینز خود را در آن‏سوی شکاف نظریه اخلاقی‏ و روزنامه‏نگاری قرار می‏دهند.این ویراستاران‏ مقالاتی را جمع‏آوری کرده‏اند که هریک درباره‏ اهمیت یکی از نظریه‏های مربوط به زندگی‏ اجتماعی بحث می‏کنند(با تشریح و تبیین مقاله‏ مربوط به هر نویسنده).مقالات مربوط است به‏ آرای ارسطو،چارلز تیلور،آگنس هلر،کنفوسیوس، یورگن هابرماس،سیلابن حبیب،پائولو فریره، امانوئل لویناس،میخائیل باختین،کورنل وست، بل هوکس و میشل فوکو.این نام‏ها همراه با اغلب‏ سرخطهای فصول کتاب،نشان از فلسفه‏ای متعالی‏ دارند و این کتاب هم،چنین تاثیرگذاری‏ای را رد نمی‏کند.احتمالا به دلیل همین حقیقت است‏ که این کتاب از لحاظ نظری سنگین می‏نماید.به‏ گفته جی.ام.ماکائو-نویسنده مقدمه آن-پیشنهاد می‏کند که در مورد هر مقاله این پرسش مطرح‏ شود؛«نظریه‏پرداز تا چه حد،به توانمند شدن ما در تشخیص و توسعه دانش و توانایی‏ها و ارزش‏های‏ لازم برای درگیر شدن اخلاق در زندگی اجتماعی‏ معاصر کمک می‏کند».

د.الیووت در خاتمه-پس از متن کتاب-دلسوزانه‏ می‏گوید؛«تنها در حدود 200 سال گذشته،فلسفه‏ اخلاقی از تجربه شهروندان جدا شده است».امر ویژه‏ای که این کتاب می‏کوشد آن را تحقق بخشد، توجه به مقالاتی است که زنان و آکادمیسین‏های‏ غیرغربی نوشته‏اند؛صداهایی که به‏ندرت در جریان اصلی رسانه‏های حاوی فلسفه اخلاقی‏ انتزاعی شنیده می‏شوند.

در این میان،تنها ساندرز خود را در موقعیتی‏ در هردو سوی شکاف(بین نظریه و عمل)قرار می‏دهد.کتاب وی رئوس مطالبی از سنت‏ ارسطویی،قانون طبیعی،مواضع فلسفی در اخلاق‏ -از عصر روشنگری(کانت)و عصر کارکردگرایی‏ (بنتام و میل)گرفته تا نظریه‏های امروزی و مدرن‏ (جی.ای.مور)-را مطرح می‏سازد.

در مورد آخر،وی گرایش به رویکرد اخلاق‏ فضیلت محور دارد که نه نظری به اصول اخلاقی‏ داشته و نه نتیجه عمل را در نظر می‏گیرد بلکه تنها با منش و امکانات اخلاقی شخص کار دارد که قرار است در درون او توسعه یابند.به علاوه وی همچنین‏ نمونه‏ای از درگیری‏های روزانه روزنامه‏نگاران با این مفهوم را تحلیل می‏کند و از آنها نتایج علمی‏ می‏گیرد.وی از صفات خوبی که یک روزنامه‏نگار را می‏سازد،نام می‏برد که«مهم‏ترین آنها تعهد به‏ بیان حقیقت است».علاوه بر این،وی مثال‏هایی‏ انضمامی درباره اینکه چطور می‏توان یک‏ روزنامه‏نگار خوب شد،به دست می‏دهد؛برای‏ مثال با طرح«داستان‏ها و مدل‏های ایفای نقش». همین‏طور ویلیام هوارد راسل با«مطالعات‏ موردی»اش و هارکاپ با«اخلاق تلفیقی»در تمام‏ بخش‏های آموزش روزنامه‏نگاری حرفه‏ای و تجربه‏ شغلی،به این امر پرداخته‏اند.

این 3 کتاب در باب اخلاق روزنامه‏نگاری چه‏ دستاوردی را برای ما به ارمغان می‏آورند؟به‏ویژه‏ کتاب ساندرز در یک نگاه برایم جالب بود؛نه‏تنها به خاطر ترکیب نظریه و تجربیات شغلی،بلکه به‏ خاطر هدف آن.من به عنوان منتقدی،آلمانی که‏ از نظریه‏ها خسته شده است،به جزئیاتی توجه‏ می‏کنم که برای خوانندگان آنگلوساکسون-که‏ به تفکر علمی و کاربردی عادت دارند-واضح و روشن است؛ساندرز عامل فعال و ملموس را در نظر می‏گیرد.در این مورد،فرد،روزنامه‏نگار را به‏ عنوان مخاطب اخلاق حرفه‏ای و عموما اخلاقیات‏ در نظر دارد؛بدون شباهت به سازمان‏ها یا حتی‏ ساختارهای اجتماعی،اقتصادی-که التبه در رفتارهای افراد در حیطه روزنامه‏نگاری تاثیرگذار است-روزنامه‏نگار می‏تواند مسئولیت خود را به عهده گیرد و ازاین‏رو می‏توان به او اعتماد کرد.اما روزنامه‏نگاران خوبی که مقصود ساندرز هستند،از تأثیر شرکت خود در رسانه‏ها و جامعه‏ آگاهند؛رسانه و جامعه‏ای که به عنوان چهارچوب‏ فرایندهای تصمیم‏گیری در نظر گرفته شده‏اند.

میان آزادی کامل برای تصمیم‏گیری شخصی‏ و عدم آزادی کامل-به دلیل شرایط سخت و

روزنامه‏نگاری برای چیست؟ اخلاق حرفه‏ای در تئوری و عمل تحمیلی محیط-تنها یک طیف کوچک،نصیب‏ روزنامه‏نگار خوب می‏شود که در غیر این صورت، کوشش‏های اخلاقی وی بی‏معنی خواهد بود. «متانت»واژه‏ای است که ساندرز برای بیان این‏ انتخاب به کار می‏برد که جایی بین کهنه‏گرایی‏ و کوته‏فکری و کلبی مشربی(بدگمانی نسبت‏ به درستی و نیکوکاری بشر)قرار دارد؛«متانت‏ یعنی اینکه انسان محدودیت‏ها را قبول کند اما این به معنای استعفا و رد عملی که موجب‏ بهتر شدن می‏شود نیست؟و می‏دانیم که خیلی‏ چیزها می‏تواند بهتر شود».این مبنای خوبی است‏ برای تشویق کوشش در راه به دست آوردن اس‏و اساس و حقیقت اطلاعات؛گرچه فشار شمارگان‏ و سهمیه جراید،علیه واقعیت است.درحالی‏که‏ از نظریه‏پردازی خسته شده‏ایم و گوشمان به اندازه‏ کافی از مطالب انتزاعی پر است،خوب است به‏ این ایده ساندرز روی خوش نشان دهیم؛توانایی‏ روزنامه‏نگاران برای اجرای عدالت و قضاوت درست‏ درباره واقعیتی که خارج از قلمرو روزنامه‏نگاری‏ است.او می‏گوید:«در زمانه‏ای زندگی می‏کنیم که‏ در آن این دیدگاه که حقیقت وجود دارد،دائما به‏ چالش کشیده می‏شود.اگر وجود جهانی منطقی‏ و با معنا را بپذیریم،همچنین خواهیم پذیرفت که‏ می‏توانیم حقایقی را در این جهان واقعی کشف‏ کنیم؛توضیحاتی که ارتباط منطقی میان تجربیات‏ را بیان کند و اینکه حقیقت درواقع وجود دارد».

این آخرین جمله،مرا به دلایلی حرفه‏ای و نه‏ معرفت‏شناختی،نسبت به رویکرد ساندرز به‏ شک انداخت.حقیقت یک ویژگی محوری در روزنامه‏نگاری است و اگر روزنامه‏نگاران نمی‏توانند -به خاطر انتخاب گریزناپذیر تحقیقات و اظهارات‏ مختلف-آن را درک کنند،هنوز می‏توانند حقیقت‏ را به مثابه هدف تمام فرایندهای ارتباط جمعی به‏ خاطر بسپارند؛فرایندهایی که روزنامه‏نگاران فقط بخشی از آن هستند.اما برای ساندرز،حقیقت به‏ سادگی یک کیفیت روزنامه‏نگار نیست بلکه در حکم پاسخ به این پرسش است که«روزنامه‏نگاری‏ برای چیست؟».ساندرز فرض می‏کند که این پاسخ‏ به تبیین این نکته که چه چیزی روزنامه‏نگاری‏ باشد که حقیقت را بگوید،این پرسش باقی می‏ماند که آیا واقعا به حقیقت نیاز داریم؟پیش از به وجود آمدن روزنامه‏نگاری،دانشمندان،مبلغان دین و گروه‏های دیگری هم بودند که مجبور بودند حقیقت‏ را بگویند.حقیقت‏گویی،حرفه نیست،بلکه یک‏ اصل آشنای اخلاقی است.شما نمی‏توانید اخلاق‏ حرفه‏ای را از خود حقیقت انتزاع شده بدایند،بدون‏ دانستن کار مشخصی که قرار است در محدوده‏ حرفه خود انجام بدهد.به نظر می‏رسد ساندرز از طرح این سؤال که«روزنامه‏نگاری برای چیست؟» خسته نمی‏شود اما در منابع نظری خود،یک پاسخ‏ عملی‏[برای این پرسش‏]نمی‏یابد.این موضوع مرا به این فکر می‏اندازد که کتاب او همچون منبعی‏ ناآشنا برای آن دسته از روزنامه‏نگارانی که مسئله‏ بنیادین اخلاقی حرفه‏شان با شدت و حدت کامل‏ [در این کتاب‏]مورد بررسی قرار نگرفته است،باقی‏ خواهد ماند.

این مسئله را می‏توان به صورت درگیری بین‏ الزام حرفه‏ای به انتشار از یک‏سو و احترام به عزت‏ نفس مردم(که احتمالا اهداف این الزام حرفه‏ای و اجتماعی ضد خواسته آنان است)خلاصه کرد.برای‏ تحلیل در باب تجربیات گسترده روزنامه‏نگاری‏ ارائه دهیم؛بنابراین طبیعی است که روزنامه‏نگاران‏ بتوانند از کتاب هارکاپ بیشتر درباره منازعات‏ بنیادین حرفه‏شان بیاموزند و ملاحظاتی که ملزم‏ به رعایت آنها هستند را یاد بگیرند.

«روزنامه‏نگاری برای چیست؟»هارکاپ،همان‏ آغاز کار این پرسش را مطرح می‏کند و همان‏جا هم‏ پاسخ می‏دهد؛«روزنامه‏نگاران،جامعه را نسبت‏ به خود آگاه می‏سازند و آنچه را که می‏توانست‏ خصوصی باشد،علنی می‏کنند».برای هارکاپ،کار اصلی روزنامه‏نگاری،چیره شدن بر موانع ارتباط و خبررسانی اجتماعی است؛یعنی کوشش برای‏ رسیدن به عامگرایی در نتیجه به نظر می‏رسد سعی در دقیق و حقیقی بودن اطلاعات،شرط لازم برای الزام به تحقق این کار است اما شرط کافی نیست.هارکاپ در قیاس با ساندرز،این نکته‏ را بسیار روشن‏تر بیان کرده است؛کتمان اطلاعات‏ و سکوت جامعه در مورد جزئیات مربوط به یک‏ موضوع،نشانه تخطی از اخلاق حرفه‏ای است. بنابراین،تجاوز به حریم شخصی و پیامد آن یعنی‏ زیرپا نهادن عزت نفس انسان،اغلب برای تحقق آن‏ عامگرایی لازم می‏نماید.این کتاب،اهمیت ویژه‏ای‏ برای رسیدگی به اطلاعات مقدماتی به دست آمده، قائل شده است اما هارکاپ نمی‏خواهد رسیدگی‏ به اطلاعات مقدماتی به دست آمده را از روزمرگی‏ حرفه روزنامه‏نگاران جدا کند.برای هارکاپ‏ رسیدگی و استفسار نه‏تنها به عنوان یک روش‏ بلکه به عنوان عمل به اخلاق حرفه‏ای مهم است. با توجه به تعریف قوانین بنیادین روزنامه‏نگاری‏ -که براساس آن،روزنامه‏نگار فقط باید به نیروی‏ ادراک خود اعتماد کند-باید بگویم قوانینی مانند «حقایق باطنی یک موضوع را دریاب و به تفسیر سخنگویان قانع نشو»از نخستین قوانین آنهاست. هارکاپ با شرح و تفصیل،جزئیات خطرهای‏ احتمالی تجسس روزنامه‏نگاری را مطرح می‏کند و از«پال فوت»-قاضی انگلیسی روزنامه‏نگاری‏ تجسسی-نقل می‏کند:«شما نمی‏توانید یک‏ روزنامه‏نگار جست‏وجوگر باشید مگر اینکه همیشه، هم کنجکاو باشید و هم شکاک».در این زمینه، در خواست هارکاپ،رعایت معیارهای حرفه‏ای‏ روزنامه‏نگاری است و نه موازین معمولی خبری. او در اینجا به معیارهای اخلاق حرفه‏ای که منافع‏ عمومی را تعریف کند نظر دارد؛«عقیده و ایمان‏ روزنامه‏نگاری تحقیقاتی،به پرده برداشتن از اطلاعاتی است که منافع عمومی حکم به افشا و دانستن آنها می‏دهد اما منافع عمومی چیست؟». مطابق معمول،هارکاپ پاسخ عملی می‏دهد که از تجربیات حرفه‏ای و نه از تفکر نظری برگرفته‏ شده است.وی فهرستی از معیارهای«هیات‏ شکایات جراید انگلیسی» (PCC) و«اتحادیه ملی‏ روزنامه‏نگاران» (NUJ) به دست می‏دهد؛حفظ و صیانت سلامت و ایمنی عمومی،علنی ساختن‏ تبهکاری،گمراهی عمومی،درگیری‏های مربوط به‏ منافع،فساد و ریاکاری در رفتار قدرت‏مندان.

در اینجا برای نمونه،می‏توان کمبود روش‏ها و ضمانت‏های عملی هارکاپ را دید.آیا هر چیزی‏ که در معیارهای بالا به آن اشاره نشده است،ارزش‏ تحقیقات ندارد و نباید پوشش داده شود؟

آیا واقعا هیچ نمونه‏ای که به اصطلاح شادی‏بخش‏ باشد یا دست‏کم،مسئله‏ساز نباشد وجود ندارد که‏ عموم به دانستن آن علاقه داشته باشند و ضمنا به حریم شخصی قابل صیانت هم مربوط باشد؟ چگونه می‏توان رهنمودهای مشخصی مانند توصیه‏های PCC و NUJ را توجیه کرد به‏گونه‏ای‏ که برای کاربران روزنامه‏نگاری حرفه‏ای پذیرفتنی‏ باشد و یک صفت خوب یا فضیلتی حرفه‏ای به‏ حساب آید؟به نظر من،این موضوع تنها براساس‏ یک نظریه روزنامه‏نگاری ممکن است؛نظریه‏ای‏ که مبنای جامعه‏شناختی،فلسفی و تاریخی دارد و احتمالا-از طریق ملاحظات منطقی-به همان‏ نتیجه می‏رسد که هارکاپ به عنوان فرض منطقی‏ در آغاز کتابش آورده است؛ایجاد عامگرایی به‏ زبان و شیوه‏ای که برای تحقق ارتباطات اجتماعی‏ نامحدود مطلوب باشد،کار ویژه روزنامه‏نگاری‏ است؛کار ویژه‏ای که کوشش برای به دست آوردن‏ حقیقت،در خدمت آن است.

این حقیقت که درباره رابطه بین حقیقت و عامگرایی مطالب زیادی را می‏توان از نظریه‏ها آموخت و اینکه این موضوع برای تجربه‏ روزنامه‏نگاری انگیزش ایجاد می‏کند،در کتاب‏ براکسی و کریستین ینز آشکار است.من بیشترین‏ علاقه را به مقالات مربوط به آرای چارلز تیلور و یورگن هابرماس داشتیم؛زیرا این مقالات‏ نشان‏دهنده دریافت‏های مشترکی هستند که-به دلیل شکاف بین فرهنگ‏های آلمانی‏ و آنگلو ساکسون-تاکنون به رسمیت شناخته‏ نشده‏اند.

کتاب بنیادین«تغییر و تبدیل ساختاری حریم‏ عمومی»که هابرماس در سال 1961 منتشر کرد، تنها 3 دهه بعد به انگلیسی انتشار یافت،درحالی‏که‏ تیلور در منطقه آلمانی زبان،تقریبا ناشناخته است. هریک از 12 مقاله کتاب ه اثبات رساله«ماکائو» که خلاصه آن در مقدمه آمده،می‏پردازد؛«پیگیری‏ بی‏طرفی در ارزش‏ها ثابت کرده،هم بی‏فایده و هم‏ ناخواستنی است؛به‏ویژه وقتی نقش نشان دادنی‏ قدرت را در روابط انسانی و ساختارهای اجتماعی‏ در نظر بگیریم».با توجه به این موضوع به عنوان‏ زمینه مشترک،یک ایده در آرای تیلور و هابرماس‏ به خوبی روشن می‏شود.این ایده با ارزش‏های‏ فردگرایانه‏ای که از سوی سنت نخبه‏گرای فرهنگ‏ غربی پذیرفته شده و مبنای آرای فیلسوفان‏ کانادایی و آلمانی است مقایسه می‏شود؛این ایده‏ را چنین تبیین می‏کنیم؛در فراسوی ایده‏های‏ ذهنی‏[محض‏]،ارزش‏های الزام‏آور وجود دارند اما نوع الزام‏آوری آنها برپایه این حقیقت استوار نیست که این ارزش‏ها«عینی»و از خارج به فرد متفکر داده شده است؛این اجبار نتیجه ارتباط میان متفکر و فرهنگ‏های مختلف است و به شدت‏ آنها بستگی دارد.بنابراین،هردو ایده(هابرماس و تیلور)بر توانمندی استدلال‏های اخلاقی‏ای تأکید دارند که فراسوی فضیلت‏مندی پوزیتیویستی‏ در باب توانمندی ارزش‏ها و همچنین فراسوی‏ ابهامات پسامدرن گام برمی‏دارد و این یک فرایند ادامه‏دار است که برای چالش‏های فناورانه وابسته‏ به آمارگیری نفوس و جمعیت و عقدتی زمان‏ حاضر،لازم است.تیلور بر ایده نقش ترکیب‏کننده‏ فرایندهای ارتباطاتی در سطح خرد تأکید دارد. پی.چی.باورز،مفهوم«ارزشیابی قوی» Strong) (evaluation و«استدلال عملی» Practical) (reason را مطرح می‏کند با همان مفهومی‏ که تیلور آن را وسیله‏ای برای آگاه ساختن افراد و فرهنگ‏ها با مفاهیم اخلاقی-به منظور همگرایی‏ آنها با مخرج مشترک صلح و آرامش-معرفی کرد. در نظریه کنش ارتباطی هابرماس،ایده بنیادین‏ بیشتر بر سطح کلان جامعه و دولت تأکید دارد. با استفاده از برخی نمونه‏های آمریکایی(مانند کنار گذاشتن گروهی از همجنس‏گرایان از حضور اجتماعی و تمایل به انحصارطلبی حرفه‏ای در روزنامه‏نگاری)،دی.اس.آلن آشکارا نشان می‏دهد که زندگی اجتماعی دموکراسی‏های غربی تا چه حد از معنایی که هابرماس با عبارت گفتمان‏ جمعی (Public discorse) از آن یاد کرده است، جدا افتاده است؛برای هابرماس،گفتمان حیاتی‏ است زیرا آغازگر فرایند تبدیل منافع خصوصی به‏ منافعی است که قابل عمومی شدن‏اند».

اگر این موضوع مسلم فرض شود،آزادی‏ ارتباطات-همان‏طور که با اصلاحیه یا تبصره یک‏ قانون اساسی آمریکا تضمین شده یا در بند 5 قانون‏ اساسی آلمان آمده-تنها به این معنا نیست که‏ افراد یا گروه‏ها می‏توانند آزادانه به بیان آرای خود و تأمین منافع‏شان در ملأعام بپردازند؛مهم‏ترین‏ چیز،این حقیقت است که افراد و گروه‏ها در جامعه‏ می‏توانند به فرایند ارتباطات جمعی بپیوندند و با آوردن استدلال عملی برای تثبیت ارزش‏ها و قوانین مشترک کار کنند.

نکته فوق دربردارنده مفهومی برای رابطه بین‏ عامگرایی و حقیقت است.برای یک روزنامه‏نگار، در نظر داشتن حقیقت یا فقط دقت نمی‏تواند پیش‏نیاز لازم برای انتشار اطلاعات باشد اما آزادی گفتمان اجتماعی،پیش‏شرط لازم برای‏ اطمینان یافتن از تصمیمی است که هارکاپ به‏ آن اشاره کرده؛اینکه آیا و تا چه حد اطلاعات نفع‏ عمومی دارد و آن هم تا چه حد در اختیار خود گفتمان عمومی باقی می‏ماند.

این نکته نشان می‏دهد که روزنامه‏نگاران تنها می‏توانند یک پیش‏گزینه موقتی علمی را در تحریریه‏ها،از اطلاعات‏ موجود انتخاب کننند. از این حالت شما می‏توانید نتیجه‏گیری‏ کنید که وظیفه‏ بنیادین روزنامه‏نگاری‏ برای انتشار چیست؛ وظیفه‏ای که البته‏ به قوانین و اخلاق‏ مشترک جامعه محدود می‏شود.

این موضوع در عمل‏ روزمره بدین معناست‏ که روزنامه‏نگاران‏ مجبور نیستند توانایی‏ توجیه انتشار اطلاعات خاص را داشته باشند،آنان‏ فقط باید بتوانند توجیه کنند چرا سایر اطلاعات را علنی نمی‏کنند.حتی اگر تصمیم بگیرند اطلاعاتی‏ را به‏رغم استدلال اخلاقی عمومی-که مخالف با آن است-انتشار دهند،باید بتوانند آن را توجیه‏ کنند؛برای مثال،به دلیل منفعت ویژه عمومی‏ای‏ که در عدم انتشار آن اطلاعات خاص وجود دارد. فیلسوفانی مانند هابرماس معمولا از نظریه‏هایشان‏ چنین نتیجه‏گیری عملی‏ای نمی‏کنند.کتابی که‏ براکسی و کریستینز آن را ویرایش کرده‏اند،به این‏ گمان دامن می‏زند که نویسندگان‏اش علاقه خاصی‏ به این موضوع ندارند.اما آلن-مفسر هابرماس-در این جهت حرکت می‏کند و با مثال‏هایی که می‏آورد، به حوزه عمل توجه دارد،نه فقط تئوری‏پردازی.

اما این تناقض‏آمیز می‏نماید وقتی که او می‏کوشد افول گفتمان عمومی را در حرفه‏ای‏سازی‏ روزنامه‏نگاری آمریکایی نشان می‏دهد؛زیرا این‏ شاخه،هنجارهایی را برای آموزش و قوانین اخلاقی‏ تثبیت کرده است.با راهنمایی فرایندهای تاریخی‏ تشخیص عملی،انتقال عامگرایی‏[و پرهیز از تئوری‏پردازی محض‏]به مؤسسات و حرفه‏های‏ خاص اجتناب‏ناپذیر است؛جامعه باید به اراده و توانایی آنان برای تحقق این ایده اعتماد کند.

با این ملاحظات،حرفه‏ای‏گرایی پیشرفته-که‏ امتیازات روزنامه‏نگاران را تضمین می‏کند و مقررات‏ حرفه‏ای را در زمینه وظیفه حرفه‏ای از رقیق شدن و دخالت‏ها مصون می‏سازد-به‏طور مطلق می‏تواند به ایجاد شرایطی یاری رساند که احتمال ظهور گفتمان عمومی را افزایش می‏دهد.

خلاصه،کتابی که نظریه و عمل را به‏طور مساوی‏ جدی می‏گیرد و شکاف بین آن دو را با موفقیت پر می‏کند،وظیفه ویژه روزنامه‏نگاری(انتقال اطلاعات‏ به حوزه عمومی)را به فراموشی می‏سپارد.کتابی‏ که روزنامه‏نگاران می‏توانند از آن بیشترین مطالب‏ را درباره کیفیت این انتقال بیاموزند،برای مسائل‏ عملی آنان-نه در محتوا و نه در صورت و شکل‏ ظاهری-اهمیت قائل نیست،بنابراین بسیاری از آنان آن را نخواهند خواند.

از سوی دیگر،کتابی که وظیفه روزنامه‏نگاری‏ را برای ایجاد عامگرایی به نحو احسن انجام داده، به بنیاد نظری و آکادمیک این وظیفه و مقررات‏ منع‏کننده در روزنامه‏نگاری-که از عرف‏های‏ اخلاق مشترک سرچشمه می‏گیرد-اهمیتی‏ نمی‏دهد؛پس بسیار احتمال دارد که این کتاب‏ درک معقول بودن خوبی‏های اخلاق حرفه‏ای را توسعه نبخشد.هریک از این 3 کتاب خوبی‏های‏ خود را دارند،اما پس از انتشار آنها،هنوز هم کارهای‏ زیادی در زمینه اخلاق حرفه‏ای باقی مانده است.

ترجمه:دکتر سید سعید علوی نائینی

حقیقت یک‏ ویژگی محوری در روزنامه‏نگاری است‏ و اگر روزنامه‏نگاران‏ نمی‏توانند آن را درک‏ کنند،هنوز می‏توانند حقیقت را به مثابه‏ هدف تمام فرایندهای‏ ارتباط جمعی به خاطر بسپارند